

# خوش بختی

تحقیقی در واژه قرآنی رضایت

## خوشبختی چیست؟!

این مطلوب و گمشده همگان، این کیمیای سعادت و این گوهر گرانقدری که انسان ها در جستجوی آنند چیست؟!

«بختِ خوش» داشتن، آیا از تقدیر و قضای الهی است، یا آدمی نیز در آن نقش دارد؟ چه کسی را می توان خوشبخت نامید و چه اسباب و لوازمی برای رسیدن به خوشبختی لازم است؟ خوشبختی امری ثابت است یا نسبی، دائمی است یا متغیر؟

سئوالات فراوانی در این زمینه می توان طرح کرد، اما تا خود مسئله خوشبختی تعریف نشود، پاسخ روشنی برای آن نمی توان یافت.

بیشتر مردم خوشبختی را در بهره مندی هر چه بیشتر از لذات و زیباییهای زندگی دنیا می دانند و یکسره به دنبال تفریح، تماشای تفریح و تنوع در خوشگذرانیها هستند. اغلب نیز به این اهداف هم می رسند، ولی خوشبختی را همچون سراب باز هم دور از دسترس خود می بینند و هر چه می دوند به آن نمی رسند.

این چه سری است که نارضایتی از زندگی، اعتیاد، افسردگی، اعصاب ناآرام، آمار بالای طلاق و اختلافات عمیق خانوادگی در میان کسانی که اسباب آسایش و رفاه را بیشتر به دست آورده اند معمولاً از کسانی که زندگی سالم ولی فقیرانه دارند بالاتر است؟!

اگر با ارضای تمایلات نفسانی و خواهش های دل الزاماً آرامش حاصل نمی شود، چگونه می توان به «رضایت» رسید؟

## شناخت نفس

به نظر می رسد تا نیازهای بی نهایت و چند جانبه نفس خود را شناسیم، گامی در جلب رضایت پایدار آن نمی توانیم برداریم. شناخت درست جسم و جان، روح و روان و تأمین توأمان خواسته های دو بُعدی نفس است که «رضایت» و راحت را میسر می سازد.

همین که آدمی در هیچ سطحی در ارضاء تمایلات نفسانی خود آرام نمی گیرد و همواره دامنه آرزوها و آمال خود را گسترش می دهد و بالاتر می برد و اگر همه ثروت های زمین را هم به او بدهند، باز هم سیر وقانع نمی شود، دلیل بی نهایت طلبی انسان و نیاز او به ارزش ها و اهداف بی حد و حصر است.

شاید راز تعلیم قرآنی برای طلب نکوئی های دنیا همراه سعادت آخرت و نجات از عواقب و عوارض گناه، همین باشد که فرمود:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

طلب آخرت و تلاش برای کسب مکارم اخلاقی و تزکیه و تعالی نفس از رذائل آن، بخشی از نیازهای روانی نفس آدمی است که اغلب نادیده گرفته می شود. ناباوران به دین و تعالیم پیامبران چنین می پندارند که اخلاقیات و ارزش های دینی ساخته و پرداخته آدمیانی همچون خودمان بوده و ارتباطی با ساختار طبیعی و نیاز فطری ما ندارند، می گویند جهل بشر نسبت به علل حوادث طبیعی همچون سیل و زلزله و بیماری و... و ترس او از این مصیبت ها چنان طمع و امید کاذبی را برای پناه بردن به نیروهای موهوم ناشناخته و پرستش انواع اصنام و ابداع ادیان پدید آورده است! کمونیست ها نیز دین را افیونی می نامیدند که سرمایه داران تاریخ برای فریب زحمت کشان فقیر و محروم و راضی نگه داشتن آنان به امید آخرت اختراع کرده اند!

اما قرآن تصریح می کند که خداوند «ایمان» را به طور ذاتی و فطری «محبوب» آدمی و زینت و زیبایی دلپسند او قرار داده است. در جهت مقابل نیز، حق پوشی (کفر)، قانون شکنی (فسق) نافرمانی در برابر حق (عصیان) را «ناپسند» (مکروه) نفس او شمرده و رشد انسان را در گرو این جاذبه و دافعه قرار داده است!

حجرات آیه ۷

...وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

شگفتا، ما برای مصرف کنندگان مصنوعات صنعتی خود و ابزار و ماشین آلاتی که می سازیم، کاتالوگ و کتاب راهنمای بهره برداری می نویسیم تا بر راندمان بهتر و عمر و دوام بیشتر آنچه ساخته ایم بیفزائیم، اما

برای خودمان که پیچیده ترین و پیشرفته ترین ماشین خلقت هستیم، ضرورتی برای ارشاد و هدایت، یعنی همان دین و اخلاقیات قائل نمی باشیم. آیا می توان با پشت کردن به لوازم «ایمان» که بعد دیگر روح آدمی است و تنها با ارضای تمایلات مادی دنیائی به راحت و رضایت رسید؟!

## آیا آفریدگار نیازمند عبادت ماست؟

از جمله تبلیغات دینی که پس از انقلاب در خیابانهای تهران مشاهده میشد، عبارت «نماز تشکر از خداست» بود! آیا واقعاً خدا نیازمند تشکر ماست و عبادت ادای حق اوست؟

اتفاقاً آیه ای در قرآن آمده است که به ظاهر چنین تصویری را تداعی می کند، می فرماید:

مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۱)

من شما را خلق نکردم مگر برای عبادت خود

سوء تفاهم حاصل شده از این آیه، ناشی از برداشت غلط از کلمه عبادت است که آن را پرستش معنا می کنند، در حالیکه مفهوم تمایل و تسلیم و طاعت دارد. یعنی هدف از آفرینش ما تمایل نشان دادن به فراگیری صفات خدا همچون: علم، حکمت، عزت، رحمت، مغفرت و ... می باشد، نه صفات شیطانی همچون: تکبر، تعصب، و تفاخر و ....

می دانیم که در قرآن آمده است:

اگر شما و همه مردم جهان کفر بورزید، خدا ذاتاً بی نیاز ستوده است (۲)

پس در واقع عبادات و طاعات، به طور کلی پاسخگوئی به نیاز نفس خودمان برای رسیدن به «رضایت» واقعی و سعادت ابدی است.

**رضایت خدا به چه معناست؟**

اگر خدا نیازی به عبادت ما ندارد، چرا جلب رضایت خود را خواسته و از پسند و ناپسند خود برای ما حکایت ها کرده است؟ چرا ما را به حال خود نگذاشته تا آنچه خود می پسندیم عمل کنیم، بلکه «شکر گذاری» را، که بالاخره نوعی تشکر و جبران نعمت است، طلب کرده است؟

درست است، شکر گذاری از توصیه های مؤکد قرآن است، اما معنای شکر را هم (همچون عبادت) باید درست تر فهمید. شکر یعنی استفاده درست از نعمت در راهی که بخشنده نعمت راهنمایی کرده است، نه منحصرأ تشکر لفظی! هر چند شکر گذاری لفظی هم مرحله ای میان شکر قلبی و شکر عملی است.

از جمله مواردی که کفر و شکر را در برابر ناپسند و پسند خود قرار داده است آیه زیر است:

تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ

اگر ناسپاسی کنید، همانا خدا بی نیاز است و ناپسندی را از بندگانش نمی پسندد، اما اگر شاکر باشید، آنرا برای شما می پسندد. (زمر ۷)

## رابطه شکر و رضایت!

همانطور که گفتیم، معنای شکر بهره برداری بهینه از نعمت هائی است که در اختیار داریم. یعنی کاربرد صحیح آنها در طریقی که صاحب نعمت توصیه کرده است. قبلاً نیز دیدیم «رضایت» و خوشبختی و آرامش موقعی حاصل می شود که شرایط بیرونی با انتظارات نفسانی ما انطباق پیدا کند و تعارض میان ساختار روانی ما با آنچه در طلبش هستیم پیش نیاید. با ترکیب این دو حالت، یعنی شکر و رضایت، می توان نتیجه گرفت «شکر» همان پندار، گفتار و کردار (۳) پسندیده ای است که رعایت آن «رضایت» نفس را به وجود می آورد. پس اگر آفریدگار ما را به «شکر نعمت» فراخوانده، طریق تحقق رضایت واقعی و پایدار را که چیزی جز استفاده درست از نعمت ها (از جمله چشم و گوش و دل و دست و زبان) نیست، به ما تعلیم داده است.

برای فهم روشن تر، از مثال مدرسه می توان مدد گرفت؛ محصل هوشمند با بهترین استفاده از امکانات مدرسه، همچون معلم و کتاب و کلاس (معنای شکر نعمت)، رضایت مدرسه را، که چیزی جز تأیید انطباق با مقررات و اهداف آن نیست، جلب می کند و با کسب دانش و معرفت و نمرات و نتایج عالی، دائماً به «رضایت» نفس و انتظاراتی که از خود دارد، می رسد. با فرض اینکه رضایت معلم، همواره در سعادت و

سربلندی شاگردان است، تسلیم و تبعیت از آنچه توصیه می کند، هر چند خلاف راحت و رفاه، به جان خریدنی است.

در مدرسه هستی نیز هوشمندان حکیم و عارفان عالیقدر، رضایت خود را بر رضای رب منطبق کرده اند.  
به قول رهی معیری:

قسمت اگر زهر اگر مُل	بالین اگر خوار اگر گُل
غمگین نباشم که باشد	کوی رضا مسکن من

## راضی به رضای دوست

اگر چنان اطمینان و یقینی حاصل شود که جلب رضایت دوست، عین رضایت واقعی خود ماست، دیگر چه نگرانی و تردیدی در تسلیم و تفویض و توکل به آنکه بر ما از خودمان دلسوزتر است جا دارد؟

این سعدی علیه الرحمه است که چنین احساسی را به زیبایی تمام بیان کرده است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد	ساقیا باده بده، شادم از آن کین غم از اوست
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است	که بر این در همه را پشت عبادت خم اوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است	به ارادت بکشم درد که درمان از اوست

در این مرحله معنای متعارف رضایت و آرامش به کلی زیر و رو می شود و آنچه از چشم محرومان عشق و ایمان، جفای روزگار، بی وفائی دهر، تیره روزی و بدبختی محسوب می شود، عین خوشبختی و شهد و شیرینی تلقی می گردد. در این مقام، نوع نگاه و انتظارات ما یکسره متحول می شود و با چشم و دل دیگری به حوادث می نگریم.

این همان مقام «تسلیم و رضا» است، برداشتن عینک خودبینی از چشم و گشودن نگاه نافذ به صنع سراسر حکیمانه اوست، مشیت و تقدیر او را از خواست و انتظارات خود برتر دیدن و با چشم بصیرت نگرستن به ناملایمات است.

در این حالت دل آدمی در پارادوکس پدیده ای قرار می گیرد که با معیارهای متداول قابل توجیه نیست.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد  
بوالعجب من عاشق این هر دو ضد (۴)

آنگاه مصادیق این قهر و لطف را یکایک می شمارد:

ناخوش او خوش بود در جان من	جان فدای یار دل رنجان من
عاشقم بر رنج خویش و درد خویش	بهر خشنودی شاه فرد خویش
خاک غم را سرمه سازم بهر چشم	تاز گوهر پر شود دو بحر چشم
اشک کان از بهر او بارند خلق	گوهر است و اشک پندارند خلق (۵)

این همان سوز دل عاشقانه سالار شهیدان امام حسین (ع) در واپسین لحظات حیات پرفروغش بود که به رغم تمامی مصیبت ها و جنایت ها فرمود:

رضاً به رضائک، تسليماً لأمرک، لا معبوداً سواک

به رضای تو راضی و به فرمان تو تسلیم هستم، چرا که معبودی جز تو نیست

مولوی در موقعیت دیگری داستان حضرت نوح (ع) و غرق شدن فرزند او را به تصویر کشیده و غم پدری مهربان در فقدان فرزندش را نشان می دهد که چگونه در مقام تسلیم، به رضا و راحت تبدیل می شود:

هر زمانم غرقه میکن من خوشم	حکم تو جان است چون جان می کشم
ننگرم کس را و گرهم بنگرم	او بهانه باشد و تو منظرم
عاشق صنع توام در شکر و صبر	عاشق مصنوع کی باشد چو گبر
عاشق صنع خدا با فر بود	عاشق مصنوع او کافر بود (۶)

این مقام بسیار بلندی است که آدمی از اسارت آنچه نهایتاً مصنوع است امثال: خوشی و ناخوشی، رضایت و نارضایتی، آسایش و سختی، رفاه و رنج و امثالهم آزاد شده و دل در گرو آنچه صانع اراده کرده سپرده باشد. این مقام حاصل نمی شود مگر با یقین بر خیر و مصلحت و نیکو بودن آنچه دوست اراده کرده است.

باز هم به قول مولوی:

دل که او بسته غم و خندیدن است  
باغ سبز عشق کو بی منتهاست  
عاشقی زین هر دو حالت برتر است

تو مگو کو لایق آن دیدن است  
جز غم و شادی در او بس میوه هاست  
بی بهار و بی خزان سبزتر است (۷)

از سخنان حکیمانه امام عارفان علی (ع) است که فرمود:

طوبی لِنَفْسٍ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ (۸)  
خوش به سعادت کسی که از خدا راضی باشد

و یا:

نعم القرین الرضا (۹)  
چه دوست خوبی است رضامندی

همچنین در کلامی تمثیلی از قول پروردگار فرمود:

مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَايَ  
هر کس از قضای من راضی نیست، رب دیگری طلب نماید!

## جلب رضایت، شرط هدایت و شفاعت

مسئله پیروی از رضایت الهی، که همان انطباق با خواست خداوند و قوانین اوست، آنچنان نقش اساسی و زیر بنایی در جهان بینی توحیدی دارد که حتی هدایت یافتن به راه های سلامت و خروج از تاریکی ها به سوی نور، مشروط به پیروی از آن است:

مائده ۱۵- از جانب خدا نور و کتاب آشکاری برای شما آمده است تا آنکس را که از «رضوان» او پیروی کند، به راه های سلامت رهنمون گردد و به اذن الهی او را از تاریکی ها به سوی نور خارج کرده و به صراط مستقیم هدایت کند.

نجم ۲۶- وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ  
نه تنها هدایت، بلکه شفاعت نیروهای ناپیدای جهان (فرشتگان) در دنیا و آخرت، یعنی مدد رسانی و یاری  
آنها نیز به اذن الهی منحصرأ شامل کسانی می گردد که خدا از آنها راضی باشد

## رضایت دو طرفه

رضایت خدا از بنده، راهی یکسویه نیست که فقط از تکلیف و تعبد ناشی شده باشد، رضایت او عین رضایت  
راستین بنده است و در وجود خود او تحقق می یابد، وگرنه خداوند منزله از حالات بشری یعنی خشم و  
رضاست، اگر هم این عناوین درباره او به کار رفته، جنبه استعاره و تمثیل برای فهم ما دارد.  
خدا ما را با جلب رضایتش به سوی خود دعوت می کند، ما با شکر نعمت و شتافتن به سوی او، از خود دور  
می شویم و گامی به سوی صفات حق بر می داریم، به این ترتیب پله پله خود را می سازیم و به قرب کمالات  
او نزدیک می شویم. در واقع این خداست که پیشاپیش آتش عشق خود را در وجود معشوق شعله ور می  
سازد و پیشاپیش وعده قرب و وصال خود را مژده می دهد.

اصلاً یکی از نام های او «مجیب» است. مجیب کسی است که فاصله را کوتاه می کند و جواب می دهد و  
وصال را ممکن می سازد. در عشق های دنیایی این عاشق است که به دنبال معشوق می رود و یکسره آه و ناله  
و التماس و درخواست می کند، واز ویژگیهای معشوق است که بی اعتنائی و ناز و ادا کند! این رسم معشوق  
های فانی است، اما معشوق باقی، خود محرک عشاق بی رمق و صیاد دل های رمیده است، کمند لطف است  
که دل شکستگان را به دام عشق می افکند.

در این ارتباط دو سویه، گویا هر دو راضی شده اند، هر چند مفهوم رضایت درباره خدا با رضایت احساسی ما  
تفاوت می کند، اما هر دو نشانه ای از نوعی هماهنگی و انطباق است. رضایت خدا مهر تأیید او بر هماهنگی  
ما با هدایت او، و رضایت ما، انطباق انتظارات و نیازهای جسم و جانمان با جزای عمل و در جوار حق آرمیدن  
است.

جمله: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (خدا از آنها راضی و آنها از خدا راضی اند) که چهار بار در وصف  
بندگان خالص خدا آمده است (۱۰)، چنان هماهنگی و انطباقی را بیان می کند که آرزوی هر مؤمنی به شمار  
می رود.



گویا اوج این انطباق و نمونه ممتاز آن را در نمایش توحید و اخلاص «نفس مطمئنه» ای که به آرامش مطلق رسیده و معیار راضی شدن (خود از خدا و خدا از خود) گشته است در آخرین آیه سوره فجر آورده است:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي

## زمینه های کاربردی جلب رضای خدا

آنچه تاکنون گفته شد، به احساس قلبی و تلقی دل ما از رضایت و خوشبختی ارتباط داشت و زمینه های تئوریک این مسئله را پیگیری می کرد. اما هر سالک طریقی می خواهد شیوه های عملی جلب رضای خدا را، که زمینه ساز رضایت خویش می باشد، دریابد و گام در وادی رضای دوست گذارد. از این بعد می کوشیم با استفاده از کتاب خدا در جنبه های کاربردی این مسئله کند و کاوی بکنیم.

### ۱- آغاز به کار و بنیان گذاری

عمر دنیائی ما را تصمیمات عمده ای همچون: انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب همسر، انتخاب کار و شغل و ... به ادوار مشخصی تقسیم می کند که هر کدام برای خود مراحل: بررسی، برنامه ریزی، بناگذاری، اجرا و بهره برداری دارد. این ادوار و انتخاب ها، همچون بنائی پایدار باید بر شالوده و اساس قابل اعتمادی پی ریزی شده باشد، در غیر اینصورت با حوادث روزگار فرومی ریزد و روی سرمان خراب می گردد.

خانه هایی که در آن زندگی می کنیم، مهندسان بر شالوده (Foundation) و اساسی بنا کرده اند که با دو عنصر آهن و سنگریزه مخلوط با سیمان (بتون مسلح) ساخته شده است. دیگر بناهای زندگی همچون: کار و ازدواج و امثالهم، که زیر سرپناه آن زندگی می کنیم نیز لازم است بر اساس و شالوده ای بنا گردد که به تعبیر قرآن، دو عنصر: «تقوا و رضوان» می باشند. این دو واژه را در مقام تمثیل می توان به ترمز و گاز! تشبیه کرد. ترمز در آنجا که باید نفس را کنترل کرد و از ارتکاب خطا بازداشت، و گاز در آنجا که باید نفس را از تن

آسائی به تلاش و تکاپو و شتاب بر کار خیر تشویق کرد. رعایت تقوا و رضوان الهی یعنی اهمیت دادن به نبایدها و بایدها، حرام و حلالها و عقاب و ثواب های الهی. در یک کلام؛ مطابق مقررات او عمل کردن، نه هوای نفس.

نگاه کنید به آیه ۱۰۹ سوره توبه

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ...  
آیا کسی که شالوده اش را بر پروای از خدا و خشنودی او بنا نهاده بهتر است، یا کسی که بر لبه پرتگاهی سست و فروریختنی اساس خانه اش را قرار داده است؟...

به راستی، از سپیده صبح که از خواب بر می خیزیم، تا شب هنگام که به بستر می رویم، چه مقدار از تلاشهای روزانه ما منطبق با دو عنصر تقوا و رضوان بوده و چه مقدار در جهت ارضاء تمایلات خود گام برداشته ایم؟ در کدامین موارد رضایت ما در طول رضای حق بوده و کجاها در عرض آن قرار داشته است؟ آیا در مجموع، برآیند و مؤلفه نیروهای مصرف شده و عمر به باد رفته مان در جهت مثبت بوده یا نمودارمان منفی است؟

## ۲- دوستی ها ، معاشرت ها و مهمانی ها

رفت و آمدها، رفاقت ها و محفل و مهمانیهای ما نیز معیار و میزانی است که «رضایت» و آرامش را در چه ارتباط، با چه کسان و با چه مناسباتی احساس می کنیم. آیا دوستان نزدیک ما کسانی هستند که هم فکر و همراه ما هستند، یا برای مجالس انس و الفت خود حساب جداگانه ای باز کرده ایم و قلبمان دو قانون دارد؟! شگفت اینکه اصطلاح «حزب الله» که به دلیل بهره برداری سیاسی گروه های خاص، در ذهنیت بسیاری از مردم تداعی کننده تعصب و تند خوئی و تنگ نظری گشته است، در فرهنگ قرآن بر کسانی اطلاق شده است که معیار دوستی و مودت و محبت آنها با دیگران تابع موقعیت آنها در دوستی یا دشمنی با حق است. نگاه کنید:

ممکن نیست مردمی را بیابی که ایمان(واقعی) به خدا و روز واپسین داشته باشند، با اینحال با دشمنان خدا و رسول خدا دوستی کنند، هر چند از پدران، پسران، برادران یا خویشانشان باشند. خدا ایمان رادر دل آنان رقم

زده و با روحی از جانب خویش نیرومندشان ساخته است...خدا از اینها راضی و آنها نیز از خدا راضی اند. اینها گروه خدا(حزب الله) هستند، بدانید که گروه خدا رستگارانند! (۱۱)

منظور از دوستی و مودت در آیه فوق، دوستی های متعارف در حد سلام و احوالپرسی و حسن معاشرت با دیگران، که اینهمه در شرع بر آن تأکید شده نیست، بلکه ارتباطات تنگاتنگ، همراز و همدرد بودن در پیوندهای قلبی پایداری است که به اصطلاح قرآنی «ولایت» نامیده شده و در سوره های متعددی ضوابط آنرا تبیین کرده است. (۱۲)

### ۳- انفاق و از خود مایه گذاشتن برای دیگران

از تمرین های عملی دیگر برای جلب رضایت رب، که در واقع جلب رضایت حقیقی نفس خودمان می باشد، ایثار و از خود گذشتگی های مادی است، آنهم بدون چشم داشت به تلافی و جبران و حتی تشکر و تقدیر دیگران. قرآن کسی را متقی محسوب کرده است که:

مالش را می بخشد تا پیراسته شود در حالیکه چشم به جبران و جزای احدی ندارد، جز پی جوئی رب اعلی (روی دوست) که بی گمان به زودی خشنود خواهد شد (۱۳)

قرآن ابرار(نیکوکاران) را توصیف کرده است که طعام دوست داشتنی (و مورد نیاز) خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند و زبان حالشان این است که:

ما فقط به انگیزه روی خدا شما را طعام می دهیم، نه پاداشی از شما می خواهیم و نه تشکری (۱۴)

نقطه اوج آموزشهای انفاق و ایثارگریهای مادی را در افق آیات ۲۶۱ تا ۲۷۱ سوره بقره می توان مشاهده کرد. در این مجموعه دو نوع انفاق توصیف می شود؛ انفاقی که به انگیزه اطلاع یافتن مردم و نمایش و ریا کاری انجام می شود، یا منت و آزاری بر انفاق گیرنده به دنبال می آورد، و انفاقی که از بهترین ها و بی هیچ انتظاری، جز جلب رضای حق و خود سازی در راه خدا(ابتغاء مرضات الله و تثبیتاً من انفسهم) انجام می شود.

### ۴- حق مخالفت قائل شدن برای دگر اندیشان

یکی از دانشمندان غربی گفته بود: «من حاضرَم جانم را فدا کنم تا تو نیز بتوانی حرف خود را بزنی!» اما سرمقاله نویس یکی از نشریات بی شکیب و شر آفرین وطنی درمقابله با دگر اندیشان و تبلیغ تک صدائی ولایت مدارانه! نوشته بود: «من حاضرَم جانم را بدهم تا تو نتوانی حرف بزنی!!» تجربه نهضت های انقلابی و جنبش های آزادی و عدالت طلبانه نشان داده است که مطالبه کنندگان این ارزش ها وقتی به پیروزی رسیده اند، خود نیز همچون رژیمی که با آن مبارزه می کردند، این حقوق را از مخالفین خود دریغ کرده اند. گوئی این ارزش ها فقط در ارتباط باخودشان ارزش و اصالت داشته است! از جمله آموزش های بلند نظری وسعه صدری که خداوند در ارتباط بامخالفین به رسولش و به تبع او به پیروان رسول، تعلیم داده است، یکی هم تحمل مخالفین و صبر و شکیبائی در برابر سخنان آنان است، که چندین بار با جمله: «فاصبر علی ما یقولون» در قرآن تکرار شده است. (۱۵) از آنجاییکه تحمل سخنان کفر آلود و شرک آمیز مخالفین برای دلهای شیفته حق دشوار و دردناک است، برای خاموش کردن آتش خشم و تعصب و آرام گرفتن از انکار و استهزای آنها و رسیدن به «رضایت» توصیه کرده است:

بر آنچه می گویند شکیا باش و قبل از طلوع و قبل از غروب خورشید و در اوقاتی از شب و در دو سوی روز، به حمد پروردگارت تسبیح کن، باشد تا راضی گردی (۱۶)

ما وقتی انکار و عناد مخالفین و سخنان مردم فریب آنان را می شنویم، در قیاس با نظامات بشری که هیچگونه مخالفتی را بر نمی تابند، ناخودآگاه ضعف و فتوری را در نظام حق احساس می کنیم که گویا در سرکوب مخالفین سریع و قاطع نیست! اما با نگاهی فراتر از انتظارات بنا شده بر شیوه های زود و زور و ضربتی! که با آن خو گرفته ایم، و چشم دوختن از افقی بالاتر در طلوع و غروب خورشید و در متن ظلمت شبانه، از «تحولات تدریجی» شبانه روزی و تبدیل آرام ظلمت شب به روشنایی روز، برچیده شدن تدریجی بساط «ظلم» و تبدیل آن به صبح آزادی را درس می گیریم و ازاینکه در نظام عادلانه الهی، مخالفین و اهل عناد و انکار هم آزادی دارند، چنان خدائی را ستایش می کنیم و سیاست اش را بی نقص و عیب می یابیم. در نتیجه آرام می گیریم و راضی می شویم. این است معنای «تسبیح به حمد رب» و مفهوم: «لعلک ترضی!» (والله اعلم)

۵- از دین مایه گذاشتن برای رسیدن به قدرت! و از جان مایه گذاشتن برای رضایت رب!

از مهمترین بسترهای امتحان و ابتلای الهی، «رضایتی» است که به خاطر آن (در تلاش های اجتماعی) خود را به آب و آتش می زنیم و در معرکه های رقابت و تنازع حضور می یابیم. محرک و انگیزه های مختلفی می تواند در یک مبارزه اجتماعی دخالت کند و رضایت های متنوعی مورد نظر مشارکت کنندگان در آن باشد؛ این محرک می تواند عشق به آزادی و عدالت اجتماعی یا دشمنی و کینه با ظالمان باشد. از عزت نفس و استقلال شخصیتی ناشی شده باشد، یا دنباله روی از جو اجتماعی و شور و هیجانات احساسی و انقلابی باشد. به انگیزه رسیدن به منافع مادی باشد، یا رسیدن به رضایت رب!... و همینطور اهداف و آرمانهای دیگر. در این صورت هر گاه به هدف تعیین شده برسیم، احساس رضایت می کنیم.

قرآن در فرازی افشاگرانه و در ضمن عبرت آموز، دو نوع انگیزه و احساس را، که هر دو درونی و از دید و درک مردم پنهان اند، و صف کرده است؛

انگیزه اول وصف کسی است که گفتارش مردم را به شگفتی و تحسین و امیدارد و یکسره خدا را بر حسن نیت و قصد خدمتش به سوگند و شهادت می گیرد، اما در حقیقت بزرگترین دشمن خدا و خلق است و هر گاه به قدرت برسد، محصول ولایتش جز فساد در زمین (سلب امنیت و عدالت) و نابودی کشاورزی (انواع تولیدات) و نابودی نسل نیست. اگر هم به او انتقاد و اعتراض شود، خود بزرگ بینی و سرکشی او را به گناه می کشاند و ...

دومین انگیزه وصف ایثارگری است که رضایت را نه در کسب قدرت و ثروت، بلکه در رضایت «رب» جستجو می کند و بی هیچ ادعا و تبلیغ و تظاهری از دین، جان خویش را فدا می کند. (۱۷)

شگفت اینکه گروه اول هر چند به قدرت می رسند، ولی از رضایت دور می شوند. اما گروه دوم، به رغم دور شدن از رضایت های معمول روزگار، به رضایت واقعی می رسند! (۱۸)

## ۶- از خانه و شهر و دیار هجرت کردن

خانه و کاشانه و مال و مکان از مهمترین موضوعاتی است که رضایت یا نارضایتی در زندگی دنیایی به آن مربوط می شود. این نهایت نارضایتی است که کسی را از خانه و زندگی، قوم و خویشان و شهر و دیارش آواره کنند. اما وقتی پای رضایت مهمتری به میان آید، می توان داوطلبانه و با میل و رغبت از همه آنها صرف نظر کرد.

نمونه اش مهاجران صدر اسلام اند که در پی فضل الهی و در طلب رضای او از دیار و دارائی خود گذشتند و دست خالی و با سرمایه قلبی ایمان به مدینه مهاجرت کردند.

حشر ۸- لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ... (غنائم جنگ) ویژه مهاجرین فقیری است که از خانه و اموال خود رانده شده اند (به جرم آنکه) فضل و خشنودی خدا را طلب می کنند و دین خدا و پیامبرش را یاری می کنند، آنها به راستی همان صادقان اند.

## آفات رضایت

جلب رضایت خدا، همچون سایر وجوه عبادات، اخلاص و پاکدلی طلب می کند. باید نیتی پاک و خالی از شرک و ریا داشت تا رضایت حاصل شود. البته چنین نیست که همه موارد جلب رضایت خدا در تعارض با رضایتمندی های دنیائی ما باشد، همینطور همه تلاش های ما برای رسیدن به رضایت های مادی زندگی، مغایر و متضاد با رضایت الهی نیست. مهم تشخیص مواردی است که این دو رضایت در عرض هم قرار می گیرند، یعنی با یکدیگر تعارض پیدا میکنند و انتخاب و اولویت مطرح می شود، و گرنه در بیشتر موارد، رضایت طلبی های ما در زندگی دنیایی در «طول» و امتداد رضایت الهی است و تلاشی است در مسیری که خالق مجاز شمرده است. همچون: ازدواج، کسب حلال، تفریحات سالم، سفر و امثالهم...

نمونه های فراوانی از تعارض رضایت ها، که می توان آنان را آفات رضایت نامید، در قرآن آمده است. از جمله آیات ابتدای سوره تحریم که اشاره سربسته به روابط خصوصی پیامبر اسلام (ص) با همسرانش دارد. هر چند جزئیات امر در قرآن نیامده است و به داستانهای سینه به سینه نقل شده تاریخی هم نمی توان اطمینان کرد، اما همینقدر استنباط می شود که رسول مکرم (ص) چیزی را که خدا برای او حلال شمرده بود، به خاطر جلب رضایت همسرانش، بر خود تحریم کرده بود. به رغم آنکه کار خلافی در این ارتباط مشاهده نمی شود، با اینحال محروم کردن خود از چیزی که حلال است، به خاطر جلب رضایت انسانی دیگر، نوعی تعارض میان رضایت خدا و رضایت خلق او محسوب شده است و این درس بسیار بزرگی است که مرز میان رضایت ها بسیار حساس و دقیق است. چه بسا اگر چنین تذکری در قرآن نیامده بود، از آنجاییکه رفتار رسول و سنت و سیره او الگوی مسلمانان می باشد، ممکن بود در آینده برخی پیروان چیزهای دیگری را بر خود یا دیگران تحریم کنند.

موارد دیگری از تعارض میان رضایت الهی و رضایت دیگران عمدتاً در ارتباط با منافقین در قرآن آمده است و نشان می دهد چگونه برای کسانی جلب رضایت مردم بر رضای خدا اهمیت بیشتری پیدا می کند. به نمونه های زیر توجه کنید:

توبه ۹۶ یَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

برای شما سوگند می خورند تا از آنها راضی شوید. شما هم اگر از آنها راضی شوید، خدا از مردم فاسق راضی نمی شود.

توبه ۶۲ یَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

برای شما سوگند می خورند تا شما را راضی کنند در حالیکه خدا و رسولش سزاوارتر به جلب رضایت هستند اگر آنها ایمان دارند.

## ای کاش...!

در زمینه بحث خوشبختی و بدبختی، جمله: «ایکاش...!»، و آرزو و حسرت آنچه دیگران دارند، یا در افسوس و دریغ آنچه گذشته و از دست رفته است، از زبان مردم بسیار شنیده می شود.

مسئله و مشکل، در «فاصله ای» است که با امیال و آرمان های مادی و معنوی خود احساس می کنیم؛ از یک طرف از گذشته ای که دور شده است، افسوس می خوریم، از طرف دیگر، از آینده ای که آرزو می کنیم، ولی در شرایط حاضر توانائی دسترسی به آن را نداریم.

حسرت های دنیائی، از آنجاییکه اغلب امکان جبران دارد و زندگی نیز دوام و بقایی ندارد، چندان مهم نیست و نباید خود را به خاطر آن افسرده کرد. دریغ و افسوس دردآور، هنگامی است که پرونده عمرمان بسته شده و امکان جبران وجود ندارد. شاید به همین خاطر است که قرآن عمدتاً صحنه های حسرتبار آخرت را که ندای: «ایکاش...» مردمانی را بلند می کند، نمایانده و به حسرت های دنیایی با چند اشاره کوتاه بسنده کرده است. این موارد تماماً با جمله: «یا لیت» (ای کاش) ۱۴ بار در قرآن تکرار شده است:

## الف: حسرت های امروز:

۱- از زبان توده های دنیا پرست مردم که حسرت زندگی ثروتمند افسانه ای زمان خود، یعنی قارون، را می خوردند و آرزو می کردند، ایکاش در موقعیت او بودند که حظّ عظیم و لذّت بی حدّی دارد (سوره قصص آیات ۷۹ به بعد)

يَا كَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ...

۲- از زبان منافقین منفعت طلب که حسرت از دست دادن غنیمت های جنگی را به خاطر عدم مشارکت محافظه کارانه شان در جنگ می خوردند و این پیروزی را مزورانه فوز عظیم می شمردند. (نساء ۷۳)

...يَا كَيْتِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

۳- از زبان حضرت مریم (س) به هنگام غلبه درد زایمان و نگرانی و وحشت از اتهامات مردم و درد بی آبرویی.

يَا كَيْتِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا (ایکاش قبل از این مرده بودم و به کلی فراموش شده بودم)

## ب- حسرت های فردا

موارد فوق تماماً خوشبختی را در چشم و دل دنیائی ما نشان می دهد، که یا جلب منافع است (دو آیه نخست)، یا دفع ضرر (همچون قضیه حضرت مریم)، اما «ایکاش های» عظیم تماماً در آخرت تحقق می یابد که راه بازگشتی نیست.

فرازهای ذیل این ای کاش (یا لیت) ها را برای عبرت امروز ما ارائه داده است:

- ۱- ای کاش برای زندگی جاوید خود پیش فرستاده بودیم (کاری در دنیا می کردیم). فجر ۲۴
- ۲- ای کاش دنیا گذرا بود (آخرتی به دنبال نداشت). حاقه ۲۷
- ۳- ای کاش خاک بودم. (هرگز به دنیا نیامده بودم) نباء ۴۰
- ۴- ای کاش امکان بازگشت وجود داشت و این بار نشانه های پروردگارم را تکذیب نمی کردم. انعام ۲۷
- ۵- ای کاش نامه عملم به دستم داده نمی شد. حاقه ۲۵
- ۶- ای کاش فلانی را دوست خود نمی گرفتم. فرقان ۲۸
- ۷- ای کاش میان من و تو فاصله دو مشرق بود، چه دوست بدی بودی. زخرف ۳۸
- ۸- ای کاش از خدا و رسول اطاعت می کردم. احزاب ۶۶



۹- ای کاش همراه رسول راهی در پیش گرفته بود. فرقان ۲۷

۱۰- ای کاش با پروردگارم احدی را شریک نمی گرفتم. کهف ۴۲

ایکاش های حسرتبار آخرت به همین ده مورد فوق ختم نمی شود (۱۹)، آنچه خواندیم حسرتی است برای «خود» و دریغی است از اعمال گذشته خود، اما دریغ دیگری از سرای آخرت از زبان شهیدی در راه رستگاری مردم، برای سرنوشت آنها، نه منافع خود، برای ما گزارش شده است که داستان او به عنوان «مؤمن آل یاسین» در آیات ۲۰ تا ۳۰ سوره یاسین به تفصیل آمده است:

يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ

ای کاش قوم من می دانستند آنچه را موجب شد پروردگارم مرا ببخشد و مرا از گرامی داشتگان (در بهشت) قرار دهد.

## خوشا به حال...!؟

جمله فوق را که معمولاً در حال حسرت و آرزوی مقام و موقعیت مادی یا معنوی آنهایی که از ما پیشی گرفته اند به زبان می آوریم، کمتر کسی است که در زندگی خود به کرات تکرار نکرده باشد. هر چند، در مقام تعریف و تحسین از کسی هم که کار درخشانی انجام داده باشد، این جمله را گهگاه بیان می کنیم. اما آمال و آرزوهای ما یکسان نیستند و هر کدام اهداف و آرمانهای متفاوتی داریم، به عبارت دیگر، «خوشبختی» در چشم و دل ما تعریف واحدی ندارد و معیارها و لذت هایمان منطبق با هم نیست. بیشتر مردم خوشبختی را در دستیابی هر چه بیشتر به وسائل رفاه و آسایش می پندارند و از ثروت و قدرت همچون دوبرال اوجگیری در بهره مندیهای از زندگی دنیا استفاده می کنند. اما تجربه نشان داده است که داشتن به تنهایی خوشبختی نمی آورد و آنچه روح ما را اشباع و ارضاء می کند، الزاماً بهره مندیهای مادی نیست.

اینکه می گویند: «دنیا به کسی وفا نکرده است!»، هم به دلیل فانی بودن و در معرض مرض و مصیبت قرار داشتن آن است، و هم به دلیل بی دوام بودن لذات آن که ناشی از تنوع طلبی و بی ثباتی نفس آدمی است.

به تعبیری از حضرت علی(ع):

مردم درباره کسی به خاطر چیزی نگفتند خوش به حالش، مگر آنکه روزگار برای او روز بدی را در آینده پنهان داشته است. (۲۰)

سخن فوق همان ناپایداری خوشی‌ها و پی‌آمد مسلم ناخوشی‌ها را در روند روزگار نشان می‌دهد. پس خوشی‌ها و خوشبختی‌ها را در آنچه دوام و ثبات دارد باید جستجو کرد. این همان توصیه خداوند است که در سوره کهف تجلی کرده است:

مال و فرزندان پسر (سمبل قدرت) زیور زندگی (موقت) دنیاست و آثار شایسته و پاینده نزد پروردگارت از نظر پاداش (نتیجه کار) و آرزو کردن نیکوتر است (۲۱)

این جمله: «خوشا به حال...» را قرآن در قالب کلمه «طوبی» بیان کرده است. طوبی. مصدر طیب، به چیزی گفته می‌شود که دلچسب و طبع پسند باشد و حواس و نفس آدمی از آن لذت ببرد. پس جمله: «طوبی لمن...» در زبان عربی یعنی: خوشبخت کسی است که ...

به راستی از نظر خدا، چه کسی خوشبخت است؟

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ  
مؤمنان نیکوکار زندگی خوش و بازگشت نیکو دارند (بر آنها باد خوشی و ...) (۲۲)

منظور از زندگی خوش چیست؟ آیا همان بهره‌مندیهای مادی و رفاه و راحت دنیائی است؟ قرآن در آیه مشابهی، معنای «طوبی» را شرح داده است:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ وَأُتِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
هر کس کار شایسته‌ای بکند، چه مرد چه زن، مسلماً او را زنده می‌کنیم، زندگی پاکیزه‌ای و به قیاس بهترین اعمالشان به آنان پاداش خواهیم داد (۲۳)

از مقایسه کلمات: «طوبی» و «حیوه طیبه» در دو آیه مورد مقایسه، می‌توان فهمید طوبی، یعنی خوشبختی، همان «حیوه طیبه» یا زندگی پاک مطابق طیب نفس و روان سالم است.

این خوشبختی و رضایت از زندگی را قرآن در همان مفهوم کلی «ایمان و عمل صالح» به ما نشان داده است که جامع همه مراتب ایمانی و اعمال گونه‌گون اصلاحی می‌باشد. تفصیل این مفهوم و مصادیق معین آن را

می توان از زبان کسیکه از نه سالگی، از همان آغاز وحی، در مکتب قرآن و تحت نظر معلم عالیقدری همچون پیامبر مکرم اسلام تربیت شده است بیابیم.

فرازهای ذیل عیناً ذیل عنوان: «طوبی» (خوش به حال کسانی که...) در نهج البلاغه امام علی (ع) آمده است و به جای وسایل رفاه دنیائی، اعمال سعادت آور اخروی را علامت خوشبختی دائمی شمرده است:

طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس و طوبی لمن لزم بیته و اکل قوته و اشتغل بطاعه ربه و بکی علی خطیئته  
فکان من نفسه فی شغل و الناس منه فی راحه

ترجمه: خوش به حال کسیکه پرداختن به عیب خود او را از عیب جوئی دیگر مردم باز می دارد و خوشا کسی که در خانه اش بماند، روزی خود بخورد، به طاعت پروردگار مشغول باشد و بر گناهان خود بگیرد. چنین کسی، هم به کار خویش پرداخته و هم مردم از او آسوده اند. (۲۴)

طوبی لمن ذکر المعاد و عمل للحساب و قنع بالکفاف و رضی عن الله.  
ترجمه: خوشا آنکه به یاد بازگشت باشد و برای حساب (آخرت) عمل کند، به آنچه کافی است قناعت کند و از خدا راضی (نه طلبکار) باشد. (۲۵)

طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخره، اولئک قومٌ اتخذوا الارض بساطاً و ترابها فراشاً و ماءها طیباً  
والقرآن شعاراً و الدعاء دثاراً ثم قرضوا الدنیا قرضاً علی منهاج المسیح  
ترجمه: خوش به حال کسانی که شیفته و وابسته دنیا نشده اند و مشتاق آخرت اند. اینان مردمانی هستند که زمین را فرش خود کرده، خاکش را بستر و آبش را عطر خوشبوی خود کرده اند (آرزوی کاخ نشینی ندارند) اینها درون را با قرآن و برون را با دعا آراسته اند و همچون مسیح دنیا را از خود دور ساخته اند (زیادی های را قیچی کرده اند) (۲۶)

طوبی لمن ذلّ نفسه و طاب کسبه و صلحت سریرته و حسنت خلیقته و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من لسانه و عزل عن الناس شره و سعته السنه و کم ینسب الی البدعه  
ترجمه: خوشا به حال کسی که نفس را به فروتنی و ادارد، کسبش پاک و شایسته و نیتش پسندیده باشد. زیادی مالش را انفاق کند و زیادی (سرکشی) زبانش را مهار نماید. شرّ خود را از مردم دور بدارد، سنت بر او دشوار نیاید و به بدعت نسبتش ندهند. (۲۷)

فَطُوبَى لِمَنْ لَدَى قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ، وَ تَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ، وَ أَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرٍ مِّنْ بَصَرِهِ، وَ طَاعَهُ هَادِ أَمْرَهُ، وَ بَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ، وَ تُقَطَعَ أَسْبَابُهُ، وَ اسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَ أَمَاطَ الْحَوْبَةَ، فَقَدْ أُقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ هُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ.

ترجمه: خوشا آنکه دلی دارد پیراسته از رذایل که از هر که هدایتش کند فرمان می برد و از هر که تباهاش سازد، دوری می جوید. به این ترتیب به راهنمایی کسیکه بینایش ساخته و اطاعت از کسیکه راهنمایی اش کرده به راه سلامت می رسد. آنکه به هدایت مبادرت می کند قبل از آنکه درهای آن بسته و وسائش بریده گردد، توبه را می گشاید گناهش را می زداید. چنین کسی بر راه استوار گشته و به سوی مقصد روشن ره می پوید. (۲۸)

طوبى لى نفس ادّت الى ربها فرضها و حرّكت بجنبها بؤسها و هجرت فى الليل غمضها حتى اذا غلب الكرى عليها افترشت ارضها و توسّدت كفّها فى معشر اسهرعيونهم خوفُ معادهم و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم و همهمت بذكر ربهم شفاهم و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون.

ترجمه: خوشا به حال کسیکه وظیفه خود را نسبت به پروردگارش گذارده باشد، در سختی های بلاصابر باشد، شب هنگام از خواب (به خاطر عبادت) دوری کند تا آنگاه که خواب بر او غلبه کرده، زمین را فرش و دستهای خویش را بالش خود کرده باشد. در جمع مردمی باشد که بیم بازگشت به سوی خدا بیدارشان ساخته، از جامه خواب دورشان کرده و لب هایشان را به ذکر پروردگار به ترنم واداشته و ابرهای تیره گناهانشان با نسیم استغفارشان کنار رفته است. اینان حزب خدایند، و حزب خدا قطعاً همان رستگارانند. (۲۹)

## عالی ترین دعا، توفیق در جلب رضایت

اگر همه سعادت های عالم، حتی هدایت و شفاعت الهی مشروط به «رضایت» است، پس چه دعائی بالاتر از توفیق در کسب این گوهر، که گنجی بالاتر از آن نیست.

می گویند چهل سالگی قله کمال عقل و اندیشه آدمی است، قرآن دعای انسان رشد یافته ای در این سن و سال را برای بندگان نقل کرده است تا تعلیمی برای همگان باشد. اوج این دعواتوفیق در عمل مورد رضای خداست.

أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ ... (۳۰)  
اگر چنین است، چه دعائی برای فرزندان بهتر از این که انبیاء نیز برای فرزندانشان می کردند. نگاه کنید به  
دعای حضرت زکریا(ع):

مریم ۵ و ۶- فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا  
...پروردگارا، از لطف خویش وارثی (شایسته) به من ارزانی دار، که (نبوت و کتاب را) از من و از خاندان  
یعقوب به ارث برد، پروردگارا، او را پسندیده اش گردان.

و شگفت اینکه حضرت اسمعیل(ع) نیز که سرمشق رسیدگی و تربیت خانواده اش بود، از جانب خدا  
لقب «راضی» گرفت:

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا  
اسمعیل همواره خاندان خویش را به نماز و زکات فرا می خواند و مورد رضایت پروردگارش بود.

حال که سخن به اینجا رسید، ما نیز به تناسب موضوع دعائی برای رضایت ربّ می کنیم:

بار خدایا، دلهای ما را از شیفتگی به رضایت های کاذب نفس، به عشق رضایت خودت متحول ساز،  
بار خدایا، راه های رضایت خودت را به قلب ما الهام کن.  
بار خدایا، دلهای ما را به یاد خودت آرام و آسوده ساز،  
ای سریع الرضا، ما را که جز دعا مالک چیزی نیستیم بیامرز،  
بار خدایا، تو همانی که ما راضی هستیم، ما را چنان کن که تو راضی باشی.

---

۱- ذاریات ۵۶

۲- ابراهیم ۸ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

۳- شکر عملی را می توان از آیه ۱۳ سوره سبا دریافت کرد: اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ

۴- مثنوی دفتر اول بیت شماره ۵۸۲

۵- مثنوی دفتر اول ابیات ۱۷۷۰ به بعد

۶- مثنوی دفتر سوم ابیات ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲

۷- مثنوی دفتر اول ابیات ۱۸۰۳ به بعد

۸- نهج البلاغه حکمت ۴۴

۹- نهج البلاغه حکمت ۴

۱۰- در سوره های: مائده ۱۱۹، توبه ۱۰۰، مجادله ۲۲ و بینه ۸ به ترتیب در وصف: صادقین، پیشگامان از

مهجرین و انصار و تابعین بعدی، حزب الله و بالاخره اهل ایمان و عمل صالح

۱۱- سوره مجادله آیه ۲۲

۱۲- از جمله سوره مائده آیات ۵۵ تا ۵۷ که باز هم درباره «حزب الله» سخن می گوید

۱۳- لیل ۱۷ تا ۲۱: الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ

۱۴- انسان ۹- إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

۱۵- از جمله در: طه ۱۰۳، ق ۳۹ و ۴۵، مزمل ۱۰، انعام ۳۳، حجر ۹۷ و ...

۱۶- طه ۱۳۰: اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ

۱۷- مضمون آیات ۲۰۴ تا ۲۰۹ سوره بقره

۱۸- آیه ۱۷۴ سوره آل عمران و آیات قبلی آن در بیان چنین انقلاب روحی شگفت از مجروحین جنگ  
أحداست

۱۹- عدد ۱۰ در قرآن مفهوم تمام و کمال را دارد

۲۰- نهج البلاغه حکمت شماره ۲۸۶- ما قال الناس لشيء طوبى له ألا وقد خبأ له الدهر يوم سوء.

۲۱- كهف ۴۶- الْمَالُ وَالنَّبُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

۲۲- رعد ۲۹

۲۳- نحل ۹۷

۲۴- خطبه ۱۷۶ بند ۳۵

۲۵- حکمت ۴۴

۲۶- حکمت ۱۰۴

۲۷- حکمت ۱۲۳

۲۸- خطبه ۲۰۵ بند ۸

۳۰- احقاف ۱۵- البته این دعا بار دیگر از زبان حضرت سلیمان در آیه ۱۹ سوره نمل تکرار شده است.